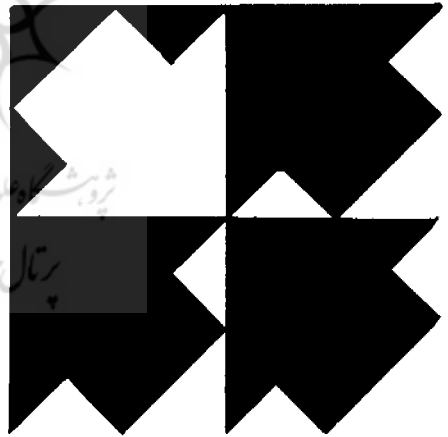


زندگی دنیا رنج و زحمت و درد است و پیوسته دست و پنجه نرم کردن با پیشامدها، تا هنگامیکه مردم زنده‌اند به سبب رفتار مخصوصشان در امور یا به علت علل و اسبابی خارج از حساب و اراده‌شان، در معرض همیشگی حوادث هستند مری ماهر که در کار خویش استاد است نمیگذارد که این پیشامدها بطور خام و بیهوده بگذرند و عبرت و ارشادی از آنها نیاموزد. بلکه آن حوادث را برای تربیت و جلا دادن و مهذب ساختن جانها به خدمت می‌گیرد چنان اثری بوسیله آنها در نفس می‌گذارد که به زودی از بین نرفته تا همیشه نقش خواهد بست.

مزیت پیشامدها به عنوان یک وسیله تربیتی بر سایر وسائل اینست که چنان حالت خاصی در جان می‌گذارند که گوئی آنرا می‌گدازند و ذوب می‌کنند. حادثه، جان را به تمام و کمال از جای خود تکان می‌دهد و حرارتی از اعمال و عکس‌العملها در درون آن می‌فرستد که گاهی به اندازه گداختن و یا رسیدن به نزدیکی حدگداز کفایت می‌کند. این حالت نه همه روز در جان حادث می‌شود و نه نفس در حال آسایش و امن و آرامش یا راحت طلبی و ماندن در یک حال رخوت برایش آسان است بدان حالت برسد.

صحیح است پاره‌ای از حالات وجد و فعل و انفعالات روانی که در حال عبادت برای انسان پیش می‌آید بر اثر آن گرمائی است که این گداز در جان پیش آورده است، و لی این از حالات نادری است که تنها عده کمی می‌توانند بدان حالت دست یابند. اما پیشامد است که با قدرتی که از خارج بر نفس تحمیل می‌کند - این گداختن را بدون اراده و آگاهی و میل ذاتی، برای رسیدن به این



تربیت با پیشامدها

درجه از احساس عالی ، ایجاد می کند . از اینجهت موثرترین وسیله برای مردمی که خودشان به درجه گذاختن نمی رسند همین است !

مثلی است می گویند : ناآهن گرم است بکوب ! زیرا در هنگام گرمی آهن است که پتک بر آن کوبیدن آسان است و می توان آنرا به هر شکلی در آورد . ولی اگر گذاشتی سرد شد با بزرگترین جهد و کوشش هم هرگز نمی توانی شکلی از آن سازی . بدینجهت به خدمت در آوردن پیشامد و "آهن گرم" یکی از مطالب مهم و خطیر تربیت است زیرا در حالت ذوب و گذاختگی نفس است که مربی میتواند هر رنگی از ارشاد و تهذیب را طوری در آن جایگزین سازد که هرگز اثرش از بین نرود یا دست کم به زودی زایل نگردد .

قرآن ، کتابیکه ملت مسلمان را در منش تربیت می کند ، برای به خدمت در آوردن پیشامدها جهت تربیت نفوس قیام و آنچه ان استفاده های از آن کرد که اثری عجیب و عمیق در جانها گذاشت از نتایجش آن ملت عجیبی بود که در سراسر تاریخ نظیرش نیامده است . ملتی که آفریدگارش برای آنان گواهی داد و فرمود : " شما بهترین ملتی هستید که از میان مردم عالم خارج شده اید تا دیگران را به کارهای پسندیده و ادار سازید و از کارهای زشت بازدارید و این کارها را در حالی بکنید که به خدا ایمان داشته باشید . "

در وهله اول تفاوت عمده های بین تربیت مردم بوسیله حوادث درمکه و تربیت مردم با همین وسیله در مدینه به چشم می خورد . در روزگاران مکه همه ارشادها در پیرامون این موضوعها دور میزد :

مقاومت در مقابل رنج و اذیت مخالفین ، تحمل ناملازمات ، چیره ساختن نفس بر این ناملازمات و لسی راهنمائیها و توجه دادن نه ای

روزگاران مدینه در اطراف موضوع های دیگری می گردید : مقابله با دشمنان ، جبهه گرفتن با با قدرت در مقابل تجاوزکاران ، دور کردن خضوع و ذلت از خود و نرفتن زیر بار ظلم و ستم . .

جهت سیر این دو طرز تربیت دوتا است . ولی می بینیم که هر دو به جانب یک هدف میروند : هر دو برای رو آوردن و توجه کردن به خدا از روی صفا و خلوص و ایجاد توازن و تعادلی که این توجه به خدا در داخل نفس به وجود می آورد . انسان بر اثر فشارهای خارجی گاهی به راست متمایل می شود و گاهی به چپ ، توجه خالص به خدا این هماهنگی مطلوب و متعادل را در جان آدمی ایجاد می کند !

یک مفاخره و خود پسندی بیش از اندازه و تکبر و خود بزرگ بینی شدیدی ذاتا " بین عربها وجود داشت . حال در مقابل حق اعمال شود یا باطل برایشان یکسان بود . برای یک ایده و فکر بلند یابکی از ارزشهای عالی انسانی نبود . ذاتا " دارای چنین صفاتی بودند . هیچیک از آنان تاب تحمل ناملازمات را - اگر چه در راه رسیدن به حق هم بودند - نداشتند ، همینکه آزار و اذیتی میدیدند شمشیر از نیام بیرون آورده می شتافتند برای جنگ . در بند این نبود که میخورد یا میزند کاری نداشت حق به جانب کیست ، به نفع او است یا به ضررش ، بدینجهت پیوسته در همه گوشه و کنارهای جزیره العرب آشوب و فتنه برپا بود و ظلم و ستمهای لاینقطع ادامه داشت . قبایل عرب نه صلح میشناختند و نه حقی در میانشان حکمفرما بود ، در همانوقت ، هیچ هدف بزرگی که شالوده بنای انسانیت بلند پایه است عرب را به خود جلب نمیکرد که سزاوار باشند

لطفا " ورق بزنید

عهدنامه‌ای در چند ماه، جنگ حرام و ممنوع بود ولی مطابق با میل و مزاجشان این ماهها را پس و پیش میکردند. اگر میخواستند با دشمنی جنگ کنند و ماه حرام بود میگفتند ماه حرام چند ماه دیگر باشد. یا اگر در حال جنگ بودند و ماه حرام پیش می‌آمد و نمی‌خواستند میدان جنگ را ترک‌کنند یا آنرا به بعد از آن جنگ موکول میکردند یا به سال دیگر. و به ماههای حرام قراردادی خود هم احترام نمی‌گذاشتند! سال بعد هم شهوت دیگری برای جنگ بدانان دست می‌داد و بار دیگر ماه حرام را فراموش میکردند: "نسیء" (پس و پیش کردن ماههای حرام) از نشانه‌های زیادی کفر است، کافران بوسیله آن گمراه میشوند که سالی ماههای حرام را حلال میشمرند و سالی آنها را حرام

از این لحاظ، تربیت قرآن بوسیله بیش‌آمدها در روزگاران مکه، "جداگرداندن" آنان از ذاتشان بود. جدا کردن اعراب از تمام چیزهایی که تنها هوا و هوسهایشان آنها را بزرگ داشته بود و گسستن از ارزشهای دروغین زمینی برای ارجمند و عزیز داشتن تنها "حق". حقی جدا از خودشان، حقی که با ذاتشان مخلوط شده است ولی کاملاً" از خودشان تمیز داده می‌شود بطوریکه ذاتشان از حق پیروی میکند نه از هواها و ادراکات شخصی. آنان را از خود جدا می‌ساختند برای خدا... تجردی خالص و پاک برای خدا. تا بدینوسیله خود را غیر از خدا از هر چه احساسات و ادراکهایشان را تحریک میکند وارهانند، هر پیوندی که آنانرا با چیزهای فرومایه مربوط میسازد بگسلانند و هر محرکی که ارزشهای دروغین و اشیاء را در نظرشان بزرگ جلوه میدهد از ریشه برکنند. از اینجهت تحمل رنج فی سبیل الله در

کلمه "انسان" را در باره‌شان به کار برد. حتی "فضائی" هم که از قبیل: کرم و مهمان‌نوازی و گاهگاهی وفای به عهد وزیر بار ظلم نرفتن در بین آنان رواج داشت برای این بود که "سواران در هنگام سواری" بدینکارهایشان افتخار کنند و رجز بخوانند و به رخ دیگران بکشند و در مقابل سرزنشهای دشمن از خود دفع ننگ کنند و گرنه حقیقتاً یمانی بدین ارزشهای رایج در بین خود نداشتند! بزرگترین دلیل این ادعا اینکه: در همان هنگام که برای مهمانهای خود شترانی می‌کشتند تا مردم کرم وجودشان را برای یکدیگر تعریف کنند، حاضر نبودند ناتوانان و حرمان - زدگان و بیچارگانی را که هیچکس در فکرشان نبود و ناله‌شان به گوش کسی نمیرسید اندک طعامی دهند! لذا قرآن سخت اصرار و تاءکید دارد که مردم را به ارزشهای حقیقی انسانی دعوت کند و به هرطریقی شده ضمیر و وجدانشان را تحریک میکند تا این توفیقهای انسانی نصیبشان گردیده به جانب خیر رانده شوند و در این اقدامات انسانی و خیر خواهانه‌کاری به مردم نداشته باشند که بدین اقدامات علم و اطلاع حاصل میکنند یا نمی‌کنند!

غیر از حلف الفضول - که یکی از بیداریهای نادر و تصادفی ضمیر و وجدان بشری بود - هیچ "پیمان" و قراردادی که به مفهوم انسانی باشد بین عرب نبود. عهد - نامه‌هایشان تنها سوگندی بود که در دشمنی یا جلوگیری از دشمنی به یکسان بینشان خورده میشد حال این دشمنیها بر مینای حق باشد یا باطل برایشان تفاوتی نداشت، هیچ معیاری هم جز هوا و هوسهایشان در میان نبود که بسدان وفادار بمانند. از مثالهای عجیب اینکه طبق

این تدابیر جانهای تربیت کرد که از نور خدای واحد خود را عزیز داشتند و ارزشهای را از چمنند می دانستند که از جانب خدا تعیین شده است ارزشهای که عزیزترین و گرامیترین جانهای را که تاکنون بشر شناخته است بنیان گذاشت. جانهای سرشار از ایمان که برداشته و شهوات و هواها و هر گونه ارزش مادی و زمینی که در راه خدا سیر نمی کرد چیره غالب شده بود.

تربیت در آن مدت چنین بود: " در مقابل گفته های بیهوده گویان صبر پیشه کن و به زیباترین شکلی از آنان دوری گزین " . در همین سوره می گوید: "هان در شب برخیز مگر کمی از آن : آن مدت نصف شب یا کمی کمتر از نصف یا کمی بیشتر . قرآن را با ترتیب و نظم در آن نصف شب بخوان . ما به وحی خود گفتار سنگینی به زودی به تو القا می کنیم ."

تربیت آن روزگاران برای صبر در مقابل آزارها و شب زنده داری برای از خود گسستن و به خدا پیوستن و عبادت تنها خدا در قسمتی از شب و پس از بیداری : " البته نماز شب و شب زنده داری بهترین شاهد اخلاص قلب و دعوی صدق ایمان است ."

از آن به بعد تا یکسال تمام رسول خدا صلی الله علیه و سلم با مومنان شب از خواب بیدار شده به عبادت و شب زنده داری پرداخته از خود گسستن کامل برای پیوستن به خدا را می آموختند به طوری که پاهایشان ورم کرده به سختی دچار شدند . خداوند آیات ذیل را نازل کرد : " خدا به حال تو آگاه است که با جمعی از همراهانت نزدیک دو سوم ، نصف و یا یک سوم شب را خسته به عبادت می پردازید . خدا است که اندازه شب و روز را تعیین می کند ."

دوران مکه برای مسلمانان بزرگتری بود زیرا این متحمل رنج شدن در راه دعوتی بود که کم کم میخواست نصح بگیرد و منشاء آثاری جاویدان شود ، همه مخالفان را مقهور سازد و تمام آداب و عادات ناپاک مخالف ایده هایش را طرد کند . در آن دوران همه دستور تحمل و صبر در مقابل اذیت و آزارها داده میشد نه دفاع در برابر دشمنان یا خونبها خواستن از تجاوز کاران . در واقع مسلمانان اولیه توانایی داشتند که جنگهای ابتدائی دستگی یا شخصی براه بیانندازند و هر کس باریختن خون خود کار را به پایان رساند اگر چه به بهای کشته شدن همه مومنان و فتنای آنان تمام شود ، و همچنین دوره جاهلیت که برای گرفتن خونبهای کسی در قید این نبودند که کسی باقی بماند یا نماند ، هم خودشان را از بین ببرند و هم دیگران را ! ولی با اینکار نه دعوت جدید پیروز میشد و نه دین تازه ! جنگیدن بر سر هیچ و خونبهای یکتا را از همه گرفتن از کارهای مستمر اعراب جاهلی بود ! همه اینها برای بزرگداشت ارزشهای شخصی و دروغین زمینی منقطع از خدا و حق "انسانیت" بود . این کارهای اعراب جاهلی برای یرت شدن در دوره سقوط و بدنامی بود نه برای رسیدن به وسائلی که آنانرا به اوج فله انسانیت برساند . اگر مسلمانان در آن دوران اقدام به جنگ و خونخواهی میکردند کار این گروه نادان را ادامه داده بودند .

همان تربیتی که آنانرا از خونخواهی بازداشت و به بردباری و تحمل آزارهای دشمنان تشویق کرد و اجازه نداد در مقابل دشمن بایستند و دفاع کنند ، همان تربیتی که ظاهرا "آنانرا به چیزی نظیر رضایت دادن به خواری و ظلم می خواند ، با

شما هرگز تمام ساعات شب و روز را ضبط نخواهید کرد. پس خدا توبه شما را پذیرفت حال هر چه می‌توانید از آیات قرآن را بخوانید خدا می‌داند که عده‌ای از شما بیمار میشوید و دیگران برای کسب روزی و طلب فضل خدا مسافرت می‌کنند و گروهی در راه خدا می‌جنگید. در هر حال آنچه می‌توانید از آیات قرآن بخوانید. نماز به پای دارید (محیط را بدهید و به خدا نیکو قرض دهید که هر خیر و نیکوکاری را که برای خودتان از پیش فرستید بهتر از آن نزد خدا می‌یابید و اجر و پاداش بزرگتری دریافت می‌کنید، از خدا آموزش طلبید که خدا بسیار آموزگار و مهربان است.

چون مری مهربان دریافت که جانزای مومن بردبار، دیگر از خود گسسته و بدو پیوسته‌اند، به هدایتش راه یافته، به فرمانبرداریش پرورش یافته، وجودی موافق با خواست خدا می‌گردد است و اطمینان پیدا کرده‌اند که وجود والای بلند پایه تنها از آن‌هاست که سرشت و شخصیت والای انسان را تحقق می‌بخشد در این هنگام به مومنان دستور هجرت داد، دستور داد در مدینه دولتی بنا نهند که بر پایه تقوا تاسیس شده از قوانین الهی کمک گرفته باشد و با تمام قوانینی که تا آن هنگام فراهم آورده‌اند از موجودیت خود دفاع کنند.

اساس کار، برخلاف آنچه ظاهراً "بچشم می‌خورد، ناتوانی مسلمانان در مکه و قدرتشان در مدینه نبود. چه آنان با وجود ضعفشان در مکه توانستند اعراب جاهل دوره‌های جاهلی و طرز فکرشان را تغییر دهند. مری، در مدینه ممکن بود به خاطر توانائیشان آنانرا به خود واگذارد

و بدون هیچ ارشادی از طرف خود، به صرف داشتن همین قوه بگذارند و هر چه می‌خواهند بکنند. اما آنچه پیشامد کرد غیر از این بود! همانطور که تربیت بوسیله پیشامدها در مکه سخت‌اعمال میشد و تأثیر برنده‌ای داشت، در مدینه هم به همین ترتیب به قوت خود باقی بود و همان هدف قبل را دنبال میکرد که عبارت بود از: پاک و خالص گردانیدن جانها از تعلقات و آلودگی‌هایشان و گسستن آنها از خود برای پیوستن به خدا: "و روز جنگ چنین که فراوانی لشکرتان شما را به شگفتی وادار ساخت و حال آنکه فراوانی سپاهتان شمار را بی نیاز نکرد، و زمین با این فراخی بطوری بر شما تنگ شد که رو به فرار نباده از جنگ پشت کردید."

این درس سخت و شدیدی در اینجاست، مسلمانان از فراوانی خود احساس عزت کردند و قدرتشان آنانرا به عجب و خودپسندی واداشته گفتند: ما بهیچوجه امروز از این عده اندک شکست نمی‌خوریم! این درس مثل دوران مکه برای این بود که آنانرا از خود منصرف ساخته به خدا متوجه سازد تا تنها از وجود او احساس عزت و بزرگی کنند و فقط از قدرت او استمداد کنند، هیچ قدرت زمینی را عامل اصلی جنگ نشانند، چه آن قدرت بنفع آنان باشد چه بر علیه آنان، هیچ تصور نکنند که این نیروهای غیرخدائی مطلقاً "میتوانند کارها را بگردانند. قدرتهای زمینی مادی در دوران مکه همه بر علیه آنان بود. مؤمنان را چنان تربیت کرد که در واقع هیچیک از این نیروها نمیتواند کاری کند، و این نیروها نیست که سرنوشت دعوت جدید را تعیین میکند. آن چیزی که تعیین کننده عاقبت کار اسلام است تنها قدرت خدا است. از اینجهت مسلمانان را دعوت کرد در

همه امور تنها به خدا پناه برند و بوسیله خدا و قدرت خدا احساس عزت و استقلال کنند. در مدینه بر عکس روزگاران مکه، نیروهای مادی همه بنفع آنان بود، بدانان یاد داد که در این هنگام هم این چیزها نباید مورد عنایت آنان باشد و قدرت ظاهری مسلمانان نیست که سرنوشت دین را معین میکند، حال هم خدا است که عاقبت کار را تعیین میفرماید در اینجا هم مثل مکه آنانرا دعوت کرد باز هم به خدا پناه برده به وسیله خدا و قدرت خدا احساس عزت و استقلال کنند: "آنگاه آرامش خود را بر رسول و مؤمنان مستولی کرد و سپاهی بدینوسیله برایشان فرورستاد که به چشمشان نمی آمد و نامرئی بود، و سخت کافران را به جزای کفرشان عذاب میکند. سپس توبه هر کس را که خواست میپذیرد. تنها خدا آمرزگار و مهربان است."

همچنین به خاطر گسستن از خود و پیوستن به خدا هم آنانرا تنها بوسیله پیشامدها تربیت کرد و به کسانی که هدف اصیل خود را فراموش کرده در جنگ احد میدان جنگ و پست خود را رها کردند چنین گوشزد و تربیت میکند: "و به حقیقت راستی وعده خدا را آنگاه دریافتید که شما را بر دشمنان غالب گرداند تا هنگامی که (در جنگ احد) سستی کرده اختلاف برانگیختید، و چون چیزهای مورد علاقه خود را دیدید از فرمان پیغمبر سربیزی کردید. از میان شما کسانی هستند که دنیا را می خواهند و عده ای نیز می باشند که آخرت را می خواهند آنگاه شما را

از پیشرفت و غنایم بازداشت تا شمارا بیازماید. و در واقع از تقصیرات شما درگذشت که خدا نسبت به مؤمنان صاحب فضل است."

من در حال عملی ساختن روش تربیت اسلامی نمی توانم تا اثرات حوادث را آنطور که اول بار در قلب مسلمانان اثر گذاشته است بازگویم، زیرا باید تمام ارشاد و راهنماییهای قرآن را در برآره تربیت هایش بوسیله حوادث یکی بعد از دیگری به ترتیب نزول مورد بررسی قرار دهیم!

مقصود ما به حال این نیست.

مقصود حکمت تربیت بوسیله پیشامدها است. . . مقصود پتک و آهن گرم است تا حوادث بدون استفاده و عبرت از بین نرود و بدون اینک اثرش در نفس نقش بیندذضایع نگردد.

هدف، ارتباط دائم دلها با خدا در حادثه و فکری است. هر کس که بخواهد در این مکتب تربیت شود میدان در جلوش باز و نا چشمش می تواند ببیند گشاده، دلش آگاه و بیدار و درکی بصیر خواهد یافت. هر لحظه مناسبی که برای ارشاد و راهنمایی بخواهد می تواند درک کند، لحظه ای که حرارت پذیرش هر نوع ارشادی جان را به حد ذوب و تفتیدن رسانیده است. به هر شکلی که بخواهد می تواند آنرا در بی آورد در این هنگام چنان گره محکم و استواری ایجاد می گردد که هرگز باز نمی شود و چنان مهر ثابتی از تربیت اسلامی بر جانها زده می شود که هرگز از بین نمی رود.

بهترین روش سفر آخرت بر سر کار می است
حضرت محمد